



مقدمه

میلاد شخصیت بزرگی را در پیش رو داریم که وجودش در تاریخ، به زن بودن «معنا» بخشید! تجسمی از شجاعت و صبر بود و معلمی برای پاکدامنی؛ نیز الگویی برای پیروان ولایت و رهبری. شخصیت والای این بانوی گرانقدر از کودکی او شکل می گیرد آن زمانی که دختران هم سن و سال او بازی را تجربه می کنند، او مصیبت و رنج و صبر را می آموزد. گویی از همان آغاز راه در برابر طوفان تازیانه غم ها و رنج ها قرار می گیرد تا بتواند روزی به تنهایی همه درد و رنج ها را بر دوش کشد! زینب (سلام الله علیها) کسی است که سنگ صبور اسیرانی می شود که زیر سنگینی بار غم خرد شده اند. اما هرگز به روی خود نمی آورد و به پرستاری از این قافله درد کشیده می پردازد و همزمان از حریم «امامت» دفاع می کند... .

زاد روز فرخنده او را «روز پرستار» نام نهاده اند و چه مناسبت پرشکوهی! پرستاران جامعه ما با الگو قرار دادن آن زن نمونه، ایثار و فداکاری را از او می آموزند و می کوشند تا زینب وار زندگی کنند. این روز را به پرستاران کشور عزیزمان ایران اسلامی تبریک می گوئیم.

زینت پدر

از تلاقی دو دریای نور و معرفت علی و فاطمه (علیه السلام) گوهری پا به عرصه وجود نهاد که این نوگل روییده در گلزار عترت، عطر محمد (صلی الله علیه و آله)، خوی علی (علیه السلام) و خُلق فاطمه (سلام الله علیها) داشت؛ با تولدش فصلی جدید در تاریخ «عفاف» رقم خورد... .

زینب کبری (سلام الله علیها) در روز پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجرت، بر شاخه وجود فاطمه (سلام الله علیها) جوانه زد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نام او را زینب نهاد؛ یعنی زینت پدر! محیط خانوادگی او از لحاظ شرف، فضیلت و انسانیت بی نظیر بود. نگین عترت در دامن پر مهر و آغوش گرم علی و فاطمه پرورش یافت و از جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فضایل بی شماری اخذ کرد. از همان دوران طفولیت، چهره ای نورانی و باوقار داشت و در حیا و عصمت همچون زهرای مرضیه بود و در شیوایی و فصاحت کلام، همچون علی مرتضی!

کمانه داغ ها

هنوز پنج بهار را بیشتر تجربه نکرده بود که نخستین داغ رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر دل او نشست و به فاصله اندکی پس از آن، حادثه دلخراش میخ در و سینه مادر را به تماشا نشست! تشییع مظلومانه «مظلومه تاریخ» را دید و گریه های علی (علیه السلام) را بر سر چاه نظاره کرد. آه... مگر دختر بچه ای پنج ساله چقدر تاب و تحمل دارد؟ اندوه با زندگی او عجین بود و تحمل، در رگ های او جاری! زینب رشد کرد و بالید و از دریای بی کران علی بن ابی طالب (علیه السلام) که 25 سال سکوتی شکوهمندانه را تحمل کرده صبر و استقامت آموخت و آن را همچون چراغی، فرا راه زندگی خود افروخت... .

در خانه همسر

هنگامی که به سن ازدواج رسید، خواستگاران زیادی داشت. از جمله آنان اشعث بن قیس بود که از ملوک «کنده» بود. کسی که پول و ثروتی هنگفت داشت؛ اما بی هویت و بی ریشه بود... . سرانجام دست تقدیر او را با پسرعمویش عبدالله بن جعفر پیوند داد و همسر او شد. اما از شروط ازدواجش این بود که هر روز باید حسین (علیه السلام) را ببیند. باری، مهر و محبت این خواهر و برادر چیز دیگری است. اگر یک روز او را نمی دید، کسل و درمانده می شد. حتی یک بار که برادر برای دیدنش رفته بود، ساعت ها در برابر نور آفتاب ایستاده بود تا اشعه سوزان خورشید،

چهره خواهر به خواب رفته اش را نخراند. و اینگونه بود که زینب (سلام الله علیها) نمی توانست از خاندان وحی و رسالت حتی لحظه ای دور باشد.

در کنار تنهاترین سردار

در سال چهلیم هجرت، شاهد شهادت معصومی است که عمرش را در راه مبارزه با پلیدی سپری کرد. با اینکه شکافته شدن فرق پدر در محراب کوفه، ضربه ای سهمگین بر او وارد کرد، اما با این حال به برادرانش دلخوش بود. حوادث روزگار، او را که چون کوهی تسخیرناپذیر بود، کم کم آماده تر می کند؛ آماده صبری بیشتر در برابر ناملایماتی تلخ تر و شکننده تر!

هنگامی که به دستور معاویه، امام مجتبی (علیه السلام) را مسموم می کنند، بار دیگر این زینب است که به پرستاری او مشغول می شود و اینبار، جگر پاره پاره برادر را در طشت می بیند. اما باز هم صبر می کند؛ چرا که هنوز حسین (علیه السلام) برایش باقی مانده است... .

در رکاب حسین (علیه السلام)

در سال 60 هجری، همراه برادرش عازم مکه می شود. کاروان کربلا به همراه زنان و کودکان به حرکت در می آید. از کودک شیرخواره گرفته تا بچه هایی که باید دستشان را گرفته، از بیابان ها و سنگلاخ ها عبورشان داد؛ آن هم در گرمای سوزان آفتاب حجاز و شب های تاریک کوه و دشت! آفتاب جمع زنان در این میان زینب است. زنی پنجاه و چند ساله! زنی که در مدینه، سال ها محفل تفسیر قرآنش، روشنایی بخش دل و دیده زنان و دختران شهر بوده. او عقیده بنی هاشم است و کانون امید گرفتاران و درماندگان.

زینب تمام راه را در کنار «خورشید حضور پر تلالؤ حسین (علیه السلام)» است. چه کسی بهتر از زینب حسین را می شناسد؟ و چه کسی بهتر از حسین، زینب را؟ او لحظه لحظه از وجود حسین نور می گیرد و یار و غمخوار حسین است... در منزلگاه ها خبرهای ناگوار کشته شدن سفیران امام را می شنود، ولی محکم تر از پیش گام برمی دارد. می شنود که حسین آب پاکی روی دست همه می ریزد و آخر کار را شهادت رقم می زند. زینب (سلام الله علیها)، این عالمه غیر معلمه، می داند که امام او تکلیف خود را با مرگ روشن کرده و «مرگ سرخ» را بر زندگی ذلت بار ترجیح داده؛ می داند که کوه ها هم در برابر این اراده خاکسارند. اما باز هم دست از «ولایت» برنمی دارد. چرا که اسلام بدون «ولی» خانه ای بدون چراغ است... .

وادی کرب و بلا

زینب در کنار علی بن حسین نشسته است. بر بالین بیماری که از تب می سوزد و عمه مهربانش از او پرستاری می کند. خواهر، صدای «یا دهر افّ لک من خلیل...» (1) برادرش را می شنود و بی تاب می گردد.

تا آن روز تمام مصیبت ها را در کنار امام حسین (علیه السلام) تحمل کرده است. همه رفتگان را در چهره حسین می بیند و صدایش به گریه بلند می شود. حسین (علیه السلام) او را به صبوری توصیه می کند.

در شب عاشورا این خواهر و برادر به گفتگو می نشینند و آن بیتابی بی پایان زینب، در سایه سار این گفتگو با حسین محو می شود و دل دریایی اش آرام می گیرد. طوفان و تلاطم از جاناش رخت بر بسته و آفتاب شکیبایی بر جاناش می تابد و آماده رویارویی با مصائب و مشکلات آینده می گردد.

او باید آمادگی پیدا کند تا پس از حسین (علیه السلام) مسئولیت ادامه راه را برعهده گیرد و بازماندگان از قافله کربلا را هدایت کند.

نبردی نابرابر را مشاهده می کند و نیز قطعه قطعه شدن جوانان بنی هاشم را. حتی پسران خود، «محمد» و «عون» را به قربانگاه می فرستد تا جانشان را در راه امام فدا کنند.

سرانجام، هنگام وداع با برادر فرا می رسد. از زمین غم می جوشد و از آسمان اندوه می بارد. نگاه این برادر و خواهر با هم سخن می گوید؛ نگاهی که سال های سال، رنج و شکیبایی را با هم قسمت کرده اند.

زینب می خواهد نگیرد، اما وقتی فضای سینه، ابری است و دل دریاست و حسین (علیه السلام) تنها! مگر می شود نگریست؟!

اینجاست که حسین (علیه السلام) دست زینب را گرفته، او را به قله شکیبایی می رساند. وقت آن رسیده که زینب به وصیت مادر عمل کند. او در وداع آخرین، بوسه ای بر گلوی برادر می kard. گلویی که تا ساعتی دیگر خنجر بر آن خواهد نشست... .

حسین (علیه السلام) می رود و زینب تنها می ماند. اینبار «شهادت» و «اسارت» را بین او و خودش تقسیم می کند. دیگر چقدر صبر و تحمل؟ کشته شدن برادران و عزیزان، آتش زدن خیمه ها و... او می داند که زمین نباید از حجت خالی بماند و مسلمانان باید همواره حول محور ولایت بچرخد. پس با به خطر انداختن جاناش، حجت باقیمانده خدا را از میان آتش و دود نجات می دهد. «امامت» برای زینب بزرگترین سرمایه است و باید به هر ترتیبی که شده، او را حفظ کند.

روزگار سخت اسیری

دوران اسارت آغاز می شود. دورانی سخت و جانسوز. اما زینب که راز شهادت را می داند افق های دوردست را می نگرد. به آینده ای روشن امید دارد و به همین خاطر، حسین بن علی را دلداری می دهد. در طول مسیر اسارت، سهمیه نان خود را نیز نمی خورد و به کودکان می خوراند.

این بزرگ پرستار تاریخ، با آن همه سختی ها و ناملایمات، نماز شبش را ترک نمی کند؛ اما این بار از شدت ضعف، نشسته نماز می خواند. مصائب کربلا و اسارت در روح بلند او تأثیری نگذاشت. او پیام آور کربلا بود. یزید با خود می اندیشید با کشتن حسین و اسارت خانواده اش به قدرت و سلطه دست یازیده و در آن خراب آباد بی تپش، کسی را یارای قد علم کردن نیست. اما سخنان زینب در دارالاماره و کاخ یزید، تاروپود حکومت جور و فساد را از هم می گسست. گویی جریان مذابی بود که از قلب پردود آتشفشان سر می کشید. آن هم با چه عباراتی! سخنان زینب در برابر یزید تا به امروز و همیشه تاریخ ادیان، و نیز در تاریخ عزت و آزادی حرف اول است. او پرورده مادری چون زهراست و خطبه فدک مادر را شنیده است.

وقتی عبیدالله بن زیاد می پرسد: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب بدون اینکه از حال طبیعی خارج شود، می گوید: «ما رأیت الا جمیلا...» (2)

این حرف همچون پتکی سنگین بر پیکره نظام بنی امیه بود و تیر خلاصی بود بر قلب شیطانی و پست عبیدالله بن زیاد. آرامش و تسلط زینب بر روح کلماتی که ادا می کرد جشن پیروزی بنی امیه را به مجلس ماتم کفر و استبداد تبدیل می کرد و پرده از چهره کریه آنان برمی داشت.

به راستی او چگونه سخن می گفت که مردم از درون می شکستند؟! آن بانوی فداکار با سخنان آتشین خود بر قله آزادی و عزت ایستاد و یزیدیان را در دره غرور و تباهی سرنگون کرد. اگر تلاش بی نظیر و فداکار زینب نبود، به یقین بنی امیه ماجرای کربلا را یا به فراموشی می سپردند و یا از مسیر حیات بخش خود منحرف می ساختند.

سرّی در نینوا می ماند اگر زینب نبود	کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود
چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ	پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب	پشت کوه فتنه ها می ماند اگر زینب نبود... (3)

آخرین منزل

روح بی آرام آن عالمه غیر معلمه و عقيله بنی هاشم که از طوفان ها عبور کرده بود و از دریاهاى آتش گذشته بود، به نقلی یک سال و نیم پس از واقعه عاشورا، از کالبد جسمش پر کشید و رفت. تا آخرین لحظاته، چشمانش همواره گرم اشک بود و همواره به یاد حسین (علیه السلام).

آری، اگر امروز همه جا کربلاست و هر روز عاشورا، با اسارت اوست، با خطبه های رسواگر اوست و با دعاها و اشک های روان او. امروز همه راه ها چشم انتظار زینب است و همه شهرها در انتظار او... (4)

پی نوشت ها :

1. اشعاری که امام حسین (علیه السلام)، در شب عاشورا در نکوهش دنیا می خواند.
2. جز زیبایی ندیدم.
3. قسمتی از شعر قادر طهماسبی (فرید).
4. با استفاده از کتاب های آینه علی نما، پیام آور عاشورا، زندگانی حضرت زینب و